

نقش زمان و مکان در داستان

گیتا گرکانی

دیگر بین راوی داستان و محیط زندگی اش ارتباط وجود دارد و هیچ چیز بیهوده و بی دلیل ذکر نشده. در عین حال از جملات طولانی و توصیف های خسته کننده نیز اثری نمی بینیم.

می دانیم کلمه ابزار کار نویسنده است. اگر نویسنده ای به تعیین کردن زمان و مکان داستان علاقه دارد یا اصولاً موضوعی که انتخاب کرده چنین ضرورتی را ایجاب می کند ناچار است به وسیله ی تنها ابزاری که در اختیار دارد یعنی کلمات این کار را به انجام برساند. بیشتر داستان ها در زمان حال اتفاق می افتند و از تجربیات زندگی شخصی نویسنده ناشی می شوند. در این حالت نویسنده مجبور نیست برای شرح فضای داستان به تحقیق بپردازد. اما اگر قصد دارد داستانی تاریخی بنویسد، یا اینکه قصه اش به هر دلیل در زمان و مکانی متفاوت با آن چه از نزدیک لمس کرده اتفاق می افتد دیگر نمی تواند به تجربیات شخصی خود متکی باشد. در این صورت مطالعه در مورد شرایط سیاسی، اجتماعی و آداب و رسوم مردم امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. این کار جذابیت ها و خطرات خودش را خواهد داشت. وقوع داستان در زمان و مکانی متفاوت امکانات تازه ای در اختیار نویسنده می گذارد اما نباید فراموش کنیم همه ی این ها باید در خدمت داستان باشد. اگر این نکته ی بسیار ساده را از یاد ببریم و حاضر نشویم بخش بزرگی از آن چه را ضمن مطالعه و تحقیق در مورد فضای داستان یاد گرفته ایم کنار بگذاریم به جای یک داستان خوب و جذاب مقاله ی ملال آوری به خواننده ارائه می دهیم و در بهترین حالت، نویسنده جای خودش را به مورخ یا جامعه شناس می دهد. نویسنده های داستان های علمی - تخیلی نیز از این خطر در امان نیستند. در این نوع آثار نویسنده با کمترین لغزشی به دانشمند یا فیلسوفی تبدیل می شود که هیچ کس حوصله ی خواندن اثرش را ندارد. شکل دیگر سقوط در داستان های علمی - تخیلی نوشتن داستان های پسرزد و خورد ماجراجویانه ایی است که اگر موجودات غیرعادی و اسب های

روایت، شخصیت و طرح سه رکن اصلی هر داستان را تشکیل می دهند. اما عامل دیگری هم در خلق یک داستان نقش بازی می کند که نمی توان آن را نادیده گرفت و آن فضای قصه است. در خلق فضای داستان نیز به دو عامل فرعی نیاز دارید، یعنی: زمان و مکان. این دو به شدت به هم وابسته اند و هیچ یک بدون دیگری معنی واحد و کاملی ندارند.

در مورد شیوه ی نمایش زمان و مکان در داستان وحدت نظر وجود ندارد و می توان با این موضوع به شیوه های مختلفی برخورد کرد. تاکید یکی از دیدگاه ها بر تعیین دقیق زمان و مکان داستان است. در این روش قهرمان داستان بدون قرار گرفتن در یک موقعیت زمانی و مکانی مشخص و تعریف شده نمی تواند نقش خود را بازی کند. طرفداران این روش انتظار دارند نویسنده به دقت زمان و مکان وقوع داستان را تعیین کند. از نظر آن ها شهر یا کشور و حتی دوران تاریخی باید در خلق یک داستان مورد توجه و در واقع تاکید قرار بگیرد. چنین دیدگاهی از نویسنده می خواهد به حوادث سیاسی و اجتماعی زمان وقوع داستان اشاره کند و نشان بدهد شخصیت های قصه با توجه به آن شرایط چه موقعیتی دارند. در این مورد می توانیم به عنوان مثال به سراغ آغاز بلندی های بادگیر برویم:

۱۸۰۱ - همین حالا از دیدار با صاحب ملک خودم بر می گردم - همسایه ی دوری که اسباب زحمتم خواهد بود. این جا بی تردید روستای زیبایی است! در تمام انگلستان، باور ندارم که می توانستم محلی چنین به کلی دور از هیاهوی اجتماع پیدا کنم.

در این چند خط خواننده از زمان (۱۸۰۱) و مکان داستان (روستایی در انگلیس) با خبر می شود. اما باید توجه داشت در کنار آن ها با ویژگی روحی راوی داستان یعنی گوشه گیری و عدم تمایل او به معاشرت با دیگران نیز اطلاع پیدا می کند. به عبارت

عناصر زمان و مکان وقتی می توانند در خدمت داستان به کار گرفته شوند که به بالا رفتن شناخت ما از قهرمانان داستان کمک کنند. باید مراقب باشیم ارتباط بین شخصیت های داستان و محیط پیرامون شان را به درستی و فقط در حد مورد نیاز نشان بدهیم

گرفته شود. داستان های بالزاک همه در دوران رشد بورژوازی در فرانسه اتفاق می افتند و در عمل به نقد و تفسیر این تحول طبقاتی تبدیل می شوند.

بیشتر نویسندگان برای محل وقوع داستان از مکان هایی استفاده می کنند که در آن ها بزرگ شده اند یا به صورت اتفاقی با آن ها برخورد داشته اند. اما نویسندگان هم هستند که مانند "گراهام گرین" برای یافتن مکان هایی که در نوشتن از آن ها الهام بگیرند به سفر می روند. البته بسیاری از نویسندگان نمی توانند از چنین تجملی برخوردار شوند.

با همه ی اهمیت زمان و مکان آثار مدرن با این عناصر داستان برخورد متفاوتی دارند. در آثار مدرن بسیاری از مواقع زمان و مکان مبهم است و یا نویسنده زمان و مکانی فرضی و تخیلی می آفریند. کارهای کافکا از نمونه های بارز این نوع نگاه به زمان و مکان به حساب می آیند. در محاکمه یا قصر با آدم هایی بی نام در زمان و مکانی ناآشنا و مبهم روبرو هستیم. علت این ابهام درونی بودن این نوع ادبیات است. در آثار مدرن آنچه بیش از هر چیز برای نویسنده اهمیت دارد سیر درونی داستان است، به همین دلیل عناصر بیرونی و ملموسی مانند زمان و مکان از ذهنیت نویسنده و در نتیجه قهرمانان داستانش بیرونی می کند و در درجه ی دوم اهمیت قرار می گیرد. این روش به نویسنده فرصت می دهد تا با به هم ریختن زمان و مکان و یا خلق فضاهای ذهنی ناآشنا داستانش را در مسیرهای تازه ای پیش ببرد که شاید با دنیای پیچیده و بی ثبات امروز همخوانی و نزدیکی بیشتری داشته باشند.

در نهایت شما به عنوان نویسنده تصمیم می گیرید فضای داستان تان چگونه باشد. تنها باید متوجه باشید فضای انتخابی شما باید چنان باشد که در آن به راحتی بتوانید شخصیت های داستان را هدایت کنید.

ناآشنای مکان ها را در آن ها حذف کنیم متوجه می شویم با داستان هایی خسته کننده و تکراری روبرو هستیم که نه از علم بهره دارند و نه تخیل.

عناصر زمان و مکان وقتی می توانند در خدمت داستان به کار گرفته شوند که به بالا رفتن شناخت ما از قهرمانان داستان کمک کنند. باید مراقب باشیم ارتباط بین شخصیت های داستان و محیط پیرامون شان را به درستی و فقط در حد مورد نیاز نشان بدهیم. موقعیت جغرافیایی و دوره ی زمانی تنها به اندازه ی لازم در متن باید مطرح شوند. باید مدام از خود پرسیم ارائه این اطلاعات به خواننده به چه دلیل انجام می شود و در پیشرفت روند داستان چه نقشی بازی می کند.

در این جا سه سوال اصلی وجود دارد:

کجا هستیم؟

در چه زمانی هستیم؟

داریم چه می کنیم؟

هر اثر داستانی در هر صفحه به این سه سوال پاسخ می دهد. حتی وقتی "ساموئل بکت" از آدم هایی در سرزمین هایی نامشخص نام می برد باز آن سرزمین ها را برای ما شرح می دهد و سن راوی را به ما می گوید.

محل وقوع داستان معمولاً به عنوان نوعی ایجاد محدودیت به کار می رود، مثل "راینسون کروژنه" یا "خداوندگار مگس ها". هر دوی این داستان ها در جزیره هایی متروک اتفاق می افتند و در آن ها خود مکان به وسیله ای برای پیشبرد ماجرا تبدیل می شود. "جورج الیوت" در میدل مارچ محل وقوع داستان را میدلندز در انگلستان قرن نوزدهم قرار می دهد. جایی که دوران کودکی اش را در آن گذرانده بود. در این اثر خود مکان نیز از اهمیت بسیار برخوردار است.

زمان، نیز می تواند به عنوان وسیله ی محدود کننده ای به کار